

در درازای ۱۷ قرن که به ۱۸۰۰ میلادی ختم شد، جمعیت جهان آهسته رشد کرد و از ۲۵۰ میلیون به ۱ میلیارد نفر رسید. در ۲ قرن گذشته به ویژه در سال‌های پس از ۱۹۵۰، در اثر کاهش نرخ مرگ و میر، رشد جمعیت شتاب بی سابقه‌ای گرفت. در حدود سال‌های ۱۹۵۰، جمعیت جهان به ۲/۵ میلیارد نفر می‌رسید. در این مقطع، نرخ باروری<sup>۱</sup> ۵/۳ نفر بود و در هر سال به جمعیت جهان ۴۰ میلیون نفر افزوده می‌شد. از سال ۱۹۵۰ تا به امروز، نرخ باروری به ۲/۹ نفر رسیده است اما کاهش نرخ مرگ و میر و رسیدن جمعیت به ۶ میلیارد نفر، افزایش سالانه‌ی جمعیت را دو برابر کرده است و هر ساله ۸۹ میلیون نفر به جمعیت جهان افزوده می‌شود.

در ۲۰۰ سال گذشته رشد جمعیت کشورهای غربی، در اثر پایین رفتن نرخ باروری و مرگ و میر، با کاهش بسیار روبه‌رو شده و هم‌اکنون به حدود یک‌دهم درصد در سال رسیده است. در ۵۰ سال گذشته در اثر گسترش اقدامات بهداشتی و درمانی و بهبود تغذیه در کشورهای در حال توسعه، نرخ مرگ و میر به شدت کاهش یافته است. در حالی که برنامه‌های تنظیم خانواده با موفقیت‌های بزرگی همراه بوده است، استفاده بیشتر از روش‌های پیشگیری از بارداری در اثر فقر، کمبود آموزش و عدم دسترسی به اطلاعات و خدمات بهداشتی و بهداشتی با مشکلات فراوان روبه‌رو است. بنابراین، کاهش نرخ باروری در کشورهای در حال توسعه ناموزون بوده و با کاهش نرخ مرگ و میر برابری نکرده است. در نتیجه، نرخ رشد جمعیت در این کشورها هنوز نسبتاً بالاست. در حال حاضر ۹۷ درصد رشد جمعیت جهان در کشورهای در حال رشد صورت می‌گیرد که بین سال‌های ۱۹۸۷-۹۹ به ۱ میلیارد نفر رسید.

به تازگی سازمان ملل رشد جمعیت جهان در ۱۰۰ سال آینده را در سه حالت مختلف پیش‌بینی کرده است. با اینکه در این پیش‌بینی‌ها انتظار بر این است که نرخ باروری کاهش زیادی یابد، جمعیت جهان افزایش زیادی خواهد

کرد. از آنجا که پیش‌بینی جمعیت در گرو تغییرات در نرخ باروری است، درستی پیش‌بینی‌های درازمدت جمعیت همواره با تردید روبه‌رو است. بر پایه‌ی پیش‌بینی سازمان ملل، نرخ میان‌ه‌ی باروری در سال ۲۰۵۰ از ۲/۹ به ۲/۱ می‌رسد و در نتیجه، جمعیت جهان به ۸/۹ میلیارد بالغ می‌گردد و در سال ۲۱۰۰ با رشدی آرام به ۹/۵ میلیارد خواهد رسید. این در حالی است که بر پایه‌ی نرخ بالای باروری، جمعیت جهان در سال ۲۱۰۰ بالغ بر ۱۶/۲ میلیارد و بر اساس نرخ پایین باروری، برابر با ۱۵/۱ میلیارد نفر خواهد بود. اما از آنجا که برنامه‌های جهانی تنظیم خانواده نامناسب‌اند، پیش‌بینی رشد جمعیت بر پایه‌ی نرخ‌های میانه و پایین باروری، بخت چندانی نخواهند داشت.

هم‌اکنون انتظار می‌رود که جمعیت اغلب کشورهای توسعه‌یافته با نرخ باروری ۱/۵، رو به کاهش نهد. به نظر می‌رسد که این نرخ در ۲۵ کشور در حال توسعه نیز، شامل چین و کشورهای آسیایی، به سطح جایگزینی<sup>۱</sup> برسد یا حتی از آن نیز کمتر شود. هم‌اکنون حدود ۴۴ درصد مردم جهان در کشورهای با باروری پایین زندگی می‌کنند (۲۰ درصد در کشورهای توسعه یافته، ۲۰ درصد در چین و ۴ درصد در دیگر کشورهای در حال توسعه). بر پایه‌ی پیش‌بینی جمعیتی سازمان ملل، انتظار می‌رود که باروری کشورهای بیشتری به زیر سطح جایگزینی برسد.

اما باروری بالا در بیشتر نقاط جهان ادامه دارد. برآورد می‌شود که باروری ۳/۶ میلیارد از مردم جهان که در کشورهای فرودست زندگی می‌کنند (خارج از چین)، به ۳/۷ و رشد جمعیت سالانه‌ی آنها به ۱/۹ درصد

#### 1. replacement level fertility

باروری سطح جایگزینی، سطحی از باروری است که یک نسل از جمعیت دقیقاً جایگزین نسل قبلی‌اش گردد. تنها زمانی سطح باروری جایگزینی به رشد صفر جمعیت منتهی خواهد شد که نرخ مرگ و میر ثابت و هیچ‌گونه مهاجرتی از یک کشور یا به آن، صورت نگیرد. برای اطلاعات بیشتر به سایت زیر مراجعه شود:

می‌رسد. جمعیت این کشورها با این نرخ رشد پس از ۳۶ سال دو برابر می‌گردد. با وجود پیش‌بینی کاهش باروری، انتظار می‌رود که در ۲۵ سال آینده در هر سال حدود ۱۳۰ میلیون کودک به دنیا آید. علت این رویداد این است که در اثر نرخ باروری بالای سال‌های گذشته در کشورهای فرودست، جمعیت زنان در سنین باروری<sup>۱</sup> بسیار بالاست. پیش‌بینی می‌شود که جمعیت این زنان بین سال‌های ۱۹۹۸-۲۰۲۵ از ۱/۲ میلیارد به ۱/۷ میلیارد نفر برسد. برای نمونه، با وجودی که در چین نرخ باروری پایین‌تر از سطح جایگزینی است، اما جمعیت زیاد زوج‌های در سنین باروری باعث شده است که جمعیت این کشور هر ساله ۱۱ میلیون نفر افزایش یابد.

با وجودی که در اروپا و ژاپن تراکم جمعیت و میزان مصرف بالاست، امکان کاهش تدریجی جمعیت، دغدغه‌های مربوط به مهاجرت، ترکیب قومی جمعیت و تعداد نیروی کار و توانایی جامعه در نگهداری از جمعیت بازنشسته رو به رشد را افزایش داده است.

آمریکا و کانادا تاحدودی در بین کشورهای غربی استثنایند، زیرا هر دو به شدت مهاجرپذیرند و در نتیجه با افزایش جمعیت مواجهند. پیش‌بینی می‌شود که جمعیت آمریکا از ۲۷۵ میلیون نفر تا سال ۲۰۵۰ به ۳۹۴ میلیون برسد. هر ساله حدود ۱ میلیون مهاجر قانونی و غیرقانونی به این کشور وارد می‌شوند. افزون بر این، نرخ باروری میان ۲۶ میلیون مهاجر ساکن در این کشور بالاست. پیش‌بینی می‌شود که جمعیت کانادا نیز از ۳۱ میلیون نفر به ۴۲ میلیون نفر در سال ۲۰۵۰ بالغ شود. نصف این افزایش نتیجه‌ی مهاجرت از سراسر دنیا به این کشور خواهد بود. با توجه به سطوح بالای مصرف در این دو کشور، ۴۳ درصد افزایش جمعیتشان تأثیرات زیادی را بر زمین، هوا و آب در پی خواهد داشت.

کنش و واکنش میان جمعیت، مصرف، محیط زیست و سلامت بشر

حدود ۱۰ هزار سال پیش، هنگامی که ۵ میلیون نفر روی کره‌ی زمین زندگی می‌کردند، سیستم‌های بیولوژیک از فعالیت‌های بشر آسیب چندانی نمی‌دیدند. اما امروزه محیط زیست با وضعیت بغرنجی روبه‌رو است. سطوح امروزی تقاضا برای مصرف منابع طبیعی و خدمات زیست‌محیطی<sup>۱</sup>، طبیعت را با خطر نابودی روبه‌رو ساخته است. به نظر می‌رسد که در ۵۰ سال آینده سیستم‌های حیاتی مزبور باید به‌ترتیبی نیازهای ۳ میلیارد جمعیت بیشتر و تقاضا برای استانداردهای بالاتر زندگی را نیز (به‌ویژه برای ۳ میلیارد نفری که هم‌اکنون با ۲ دلار در روز زندگی می‌کنند) پاسخ دهند.

تأثیرات انسان بر محیط زیست به میزان جمعیت، مصرف سرانه و آسیب‌هایی که فناوری‌ها به طبیعت وارد می‌سازند بستگی دارد. برای نمونه، بهره‌برداری از فناوری و الگوهای مصرف مردم در ژاپن، اروپا، آمریکا و کانادا تأثیرات سرانه‌ی مخرب‌تری از فعالیت‌های معیشتی کشاورزان فرودست بنگلادش بر محیط زیست داشته و دارد. در حالی که جمعیت کشورهای بالا تنها ۲۰ درصد جمعیت جهان است، این جمعیت (۱/۲ میلیارد نفر)، ۶۷ درصد منابع دنیا را مصرف و ۷۵ درصد زباله‌های جهان را تولید می‌کند.

بین سال‌های ۱۹۵۰-۹۷ جمعیت جهان دو برابر شد و گردش اقتصاد سالانه‌ی جهانی از ۲ تریلیون دلار تولید به ۲۹ تریلیون رسید. تنها ازدیاد ۲ درصدی درآمد و مصرف سرانه می‌تواند مصرف در جهان را در هر ۳۵ سال ۲ برابر و تا سال ۲۱۰۰ هشت برابر کند. ازدیاد بالا در مصرف سرانه، به‌اضافه‌ی رشد جمعیت پیش‌بینی شده، از ۶ میلیارد به ۹/۶ میلیارد، ایجاب می‌کند که رشد تولید ۱۳ برابر شود. برای به دست آوردن این رشد بدون آنکه به محیط زیست آسیبی رسانیم، باید با چالش‌های هولناکی روبه‌رو شویم.

کنش و واکنش‌های فراوانی میان رشد جمعیت، مصرف، ویرانی محیط

زیست و سلامتی بشر موجود است. فعالیت‌های بشر تا کنون حدود ۱۰ درصد جنگل‌ها و مراتع جهان را به صحرا تبدیل کرده است. ظرفیت تولید ۲۵ درصد تمام زمین‌های کشاورزی که برابر مساحت دو کشور چین و هند می‌گردد، به تباهی رفته است. کمبود خوراک و فراوانی زمین‌های بی حاصل، به بدی تغذیه‌ی ۱ میلیارد نفر منجر شده است. در این میان، نوزادان و خردسالان بیشتر از هرکس دیگر از پی آمدهای جسمی آن رنج می‌برند.

پیش‌بینی رشد جمعیت در آفریقا، جنوب آسیا و کشورهای دیگر در حال رشد، به انضمام کاهش منابع آب، تهیه‌ی غذا برای بیش از ۱ میلیارد نفر در این کشورها را با خطر زیادی روبه‌رو ساخته است. پژوهش‌های تازه نشان می‌دهند که تباهی منابع آبی تولید گندم در کشور هند را ۲۵ درصد کاهش داده است. این در حالی است که بیش از نصف کودکان این کشور از بدی تغذیه رنج می‌برند و پیش‌بینی می‌شود که جمعیت هند تا سال ۲۰۵۰ بیش از ۵۰۰ میلیون نفر افزایش یابد. کشورهای پاکستان و نیجریه که دارای رشد جمعیتی بالایی هستند نیز با مشکل کاهش زمین‌های کشاورزی و به خطر افتادن منابع غذایی شهروندانشان روبه‌رویند. اگر جمعیت نیجریه تا سال ۲۰۵۰ به بیش از دو برابر افزایش یابد (از ۱۱۱ میلیون به ۲۴۴ میلیون)، سرانه‌ی زمین‌های کشت گندم در این کشور از ۰/۱۵ هکتار به ۰/۰۷ خواهد رسید. به همین ترتیب، جمعیت پاکستان نیز تا سال ۲۰۵۰ به بیش از دو برابر (از ۱۴۶ میلیون به ۳۴۵ میلیون) افزایش می‌یابد و سرانه‌ی زمین کشت گندم از ۰/۰۸ هکتار به ۰/۰۳ هکتار خواهد رسید. کشورهایی که با کاهش سرانه‌ی زمین کشت گندم روبه‌رویند، ناچارند که بیش از نصف نیاز گندم مصرفی خود را وارد کنند.

با آلوده شدن منابع آب به مواد سمی، سلامت بشر تهدید می‌شود. دستگاه‌های تصفیه‌ی فاضلاب انسان‌ها در دسترس حدود ۲ میلیارد نفر قرار ندارند و حدود ۱/۳ میلیارد نفر به‌خاطر کمبود آب آشامیدنی در معرض بسیاری از بیماری‌ها هستند.

شواهد بسیاری در دست است که کره‌ی زمین در حال گرم شدن است. این رویداد کرانه‌ها و شهرهای بسیاری را با طغیان آب مواجه می‌سازد؛ محصولات کشاورزی را نابود می‌کند، سیلاب‌ها را ویرانگرتر می‌سازد و به افزایش حشرات و بیماری‌ها کمک بسیار می‌رساند.

کاهش نرخ مرگ و میر در کشورهای فرودست به‌خاطر آسیب‌های وارد شده به محیط زیست، افزایش خشکسالی‌ها و بیماری‌های مهار نشده‌ی واگیردار کندتر شده‌اند. برخلاف کشورهای توسعه یافته که امراض قلبی و انواع سرطان‌ها عامل اصلی مرگ بیماراند، بیماری‌های عفونی و واگیردار علت ۴۵ درصد مرگ و میر بیماران در کشورهای فقیر را تشکیل می‌دهند. ۹۰ درصد مرگ و میر بیماری‌های واگیردار در اثر ۶ بیماری صورت می‌گیرند که عبارتند از: عفونت‌های تنفسی (۳/۵ میلیون)، ایدز (۲/۳ میلیون)، اسهال (۲/۲ میلیون)، سل (۱/۵ میلیون)، مالاریا (۱/۱ میلیون) و سرخک (۰/۹ میلیون). در اثر شیوع بیماری ایدز در ۲۹ کشور آفریقایی نرخ مرگ میر بیماران افزایش بسیار یافته و عامل کاهش متوسط طول عمر گردیده است. انتظار می‌رود که تا سال ۲۰۱۵-۲۰۱۰ امید به زندگی در ۹ کشور که درصد مبتلایان‌شان به ایدز بالاست، به مدت ۱۷ سال کاهش یابد. در بوتسوانا و زیمبابوه بیش از ۲۰ درصد جمعیت به ویروس اچ آی وی مبتلا هستند.

معمولاً فقر، کمبود آموزش، و عوامل اقتصادی و اجتماعی، با جایگاه سلامت انسان در ارتباطند. کشورهای ثروتمند با اقدامات پیشگیرانه، از جمله مایه‌کوبی، تصفیه‌ی آب و فاضلاب و مهار کردن حشرات ناقل بیماری‌ها از شیوع و گسترش بیماری‌های عفونی و واگیردار جلوگیری می‌کنند. این کشورها و افراد توانگر بهتر می‌توانند از عهده‌ی پرداخت هزینه‌های پیشگیری و خدمات درمانی برآیند. تحصیلات بالا، به‌ویژه در میان زنان، سبب کاهش باروری و افزایش سلامتی است؛ افراد تحصیلکرده برای برخورداری از سلامتی و به دست آوردن خدمات درمانی، در وضعیت

بهتری قرار دارند. امروزه ثابت شده است که در کشورهای در حال رشد معمولاً خانواده‌های تحصیلکرده، با کمترین تعداد فرزند، از بالاترین سطح درآمد و سالم‌ترین و آموزش‌دیده‌ترین فرزندان برخوردارند. بنابراین، افزایش شتابان جمعیت و خانوارهای پر فرزند، با همیشگی کردن فقر، توسعه‌ی اقتصادی را با ناکامی روبه‌رو می‌سازند. نرخ بالای رشد در کاهش سلامتی افراد یک جامعه نیز دخیل است.

کشورهای در حال توسعه‌ی دارای برنامه‌های تنظیم خانواده که در کند کردن تدریجی رشد جمعیت بختی داشته‌اند، از کشورهایی که به این موضوع بی‌اعتنایند، توسعه‌ی اقتصادی بهتری داشته‌اند. کشورهای «ببر» اقتصادی آسیا - کره جنوبی، تایلند، مالزی و تایوان - تاریخ ۳۰ ساله را در زمینه‌ی مهار رشد جمعیت و رسیدن به تعداد متوسط دو کودک برای هر خانوار، پشت سر گذاشته‌اند. این اقدام به سلامتی مردم این کشورها، توسعه‌ی بیشتر اقتصادی و برقراری الگوهای سالم باروری یاری فراوان رسانده است.

**رویارویی با چالش‌های ناشی از سلامتی بد، رشد شتابان جمعیت و سطوح بالای مصرف**

شرکت‌کنندگان در نشست سازمان ملل در سال ۱۹۹۴ درباره‌ی جمعیت و توسعه، به‌طور دسته‌جمعی متعهد شدند که جایگاه اجتماعی زنان را بهبود بخشند و خدمات مربوط به تنظیم خانواده را تا سال ۲۰۱۵ در کشورهای در حال توسعه در دسترس همگان قرار دهند. تأکیدی که در این نشست بر سلامت باروری<sup>۱</sup> می‌شد، از این واقعیت سرچشمه می‌گرفت که در این کشورها ۲۵ تا ۵۰ درصد بیماری‌های قابل پیشگیری یا درمان‌پذیر در میان زنان در سنین ۱۵-۴۹ به موضوع باروری مربوط است. معمولاً بیشتر این بیماری‌ها با دوران بارداری، سقط جنین و زایمان غیربهداشتی در ارتباط‌اند.

در برخی کشورها ایدز و بیماری‌های مقاربتی حکم‌فرمایند. خطر مرگ به‌علت بیماری‌های ناشی از بارداری در دوران زندگی یک زن، ۱ در ۶۵ در آسیا، ۱ در ۱۳۰ در آمریکای لاتین و تنها ۱ در ۱۰ هزار در شمال اروپاست. خدمات گسترده‌ی سلامتی باروری شامل سقط جنین بهداشتی، مراقبت‌های لازم در دوران بارداری و پرداختن به پیچیدگی‌های زایمان، می‌تواند از مرگ زنان بسیاری جلوگیری کند.

هزینه‌ی برنامه‌های تنظیم خانواده و سلامتی باروری که در نشست سازمان ملل برای کشورهای در حال رشد توصیه شد، تا سال ۲۰۰۰ هر ساله ۱۷ میلیارد دلار برآورد گردید. چنین توافق شد که دو سوم این مبلغ را کشورهای توسعه‌یافته پرداخت کنند (هزینه‌ی سرانه‌ای برابر ۵ سنت در هفته، در کشورهای غنی). شوربختانه، این کشورها تنها ۵ میلیارد دلار در این زمینه پرداخت می‌کنند (۵۰ درصد تعهداتشان).

اگر بتوانیم در کشورهای در حال رشد برنامه‌های تنظیم خانواده‌ی قابل قبولی را در دسترس همگان قرار دهیم، رشد جمعیت بی‌شک به سطوح منطقی خواهد رسید. در سال‌های ۱۹۷۰-۸۷ در تایلند، بر پایه‌ی برنامه‌ی داوطلبانه‌ی تنظیم خانواده که با مشارکت بخش خصوصی و دولتی به اجرا در آمد، نسبت زوج‌هایی که از روش‌های پیشگیری استفاده می‌کردند از ۱۰ درصد به ۶۷ درصد رسید. در نتیجه، تعداد متوسط فرزندان هر زن از ۶/۲ به ۲/۲ رسید. علل مهم موفقیت این برنامه، داروهای پیشگیری تزیقی، توزیع داروهای پیشگیری بدون نیاز به نسخه‌ی دکتر، و پشتیبانی همه‌جانبه‌ی دولت بود.

با این حال، سلامتی باروری بهتر، در کشورهای فرودست، عامل نجات سیستم طبیعت‌مان نخواهد شد. کلیه‌ی کشورها اعم از غنی و فقیر باید با پذیرش توسعه‌ی پایدار و به‌کارگیری فناوری‌های نوین کارا، به مصرف کمتر منابع طبیعی و کاهش تولید زباله مبادرت ورزند. در دنیایی که همگان توسعه‌ی اقتصادی را با پذیرش راهبردهای اقتصاد «بازار آزاد» دنبال

می‌کنند، لازم است که بخش خصوصی و دولتی با یکپارچه کردن راهبردها-  
یشان برای نجات محیط زیست بکوشند.

کاهش گازهای گلخانه‌ای، که برای جلوگیری از گرم شدن زمین حیاتی  
است، می‌تواند با تکیه کمتر بر سوخت‌های فسیلی و استفاده کارا تر از آنها  
میسر شود. در این راه همچنین به گسترش بیشتر منابع انرژی تجدیدپذیر  
همچون باد، آفتاب و... نیاز فراوان احساس می‌شود. گازهای گلخانه‌ای  
می‌توانند با حفاظت از جنگل‌ها و استفاده از کاغذ بازیافتی<sup>۱</sup> و مواد جایگزین  
چوب، کاهش یابند. در ضمن، لازم است اقداماتی برای حفاظت از تنوع  
زیستی نیز صورت گیرد. حفاظت از زیستگاه‌ها در مناطقی که از نظر  
زیست‌محیطی در خطرند، رویکرد مناسبی است.

دولت‌ها و مؤسسات جهانی توسعه باید از اجرای طرح‌های آسیب‌رسان  
به محیط زیست جلوگیری کنند؛ از پرداخت یارانه به تولید محصولات  
مخرب طبیعت خودداری کنند؛ در راهبردهای مربوط به تولید توتون و تنباکو،  
محصولات معدنی، صنعت چوب، حمل و نقل، کشاورزی و ماهی‌گیری،  
پرورش چهارپایان اهلی، مصرف انرژی و استفاده از زمین و آب باید تجدید  
نظر به عمل آید.

کوشش‌هایی که برای پرداختن به اثرات زیست‌محیطی مصرف به عمل  
می‌آید باید آسیب‌هایی را نیز که در اثر جنگ‌ها و فعالیت‌های نظامی (سالانه  
حدود ۷۰۰ میلیارد دلار) در سطح جهان به محیط زیست وارد می‌شود، در  
نظر گیرد.

راهی که کشورهای در حال رشد برای توسعه بر می‌گزینند نیز از اهمیت  
فراوانی برخوردار است. کشور چین با جمعیتی برابر ۱/۲ میلیارد نفر، اقتصاد  
خود را ۷۵ درصد نسبت به سال ۱۹۹۰ رشد و میزان مصرف منابع را نیز در  
بخش‌های گوناگون افزایش داده است. هم‌اکنون مصرف گندم، گوشت، کود  
شیمیایی، فولاد و زغال سنگ در این کشور از مصرف کشور آمریکا پیشی

گرفته است. اگر مصرف سرانه‌ی نفت در چین به اندازه‌ی مصرف این ماده در  
آمریکا برسد، این کشور به ۸۰ میلیون بشکه نفت در روز نیاز خواهد  
داشت.<sup>۱</sup> توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی در کشورهای در حال توسعه  
ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است اما همان‌گونه که براون و همکارانش گمان  
دارند، کشورهای مزبور باید از اشتباهاتی که غرب انجام داد بپرهیزند و  
نشان دهند چگونه می‌توان با توسعه‌ی پایدار آینده و محیط‌زیست بهتری را  
نوید داد. شوربخانه، بسیاری از کشورهای در حال صنعتی شدن، با  
کم‌توجهی به محیط زیست به پیش می‌روند.

اصلاح اقتصاد و صنایع مان از نظر فنی مشکل، پرهزینه و زمان‌گیر است.  
اقداماتی که برای کاهش رشد جمعیت به عمل می‌آیند نسبتاً کم‌هزینه‌ترند.  
رفاه بشریت در آینده به افزایش دسترسی مردم کشورهای در حال رشد به  
برنامه‌های تنظیم خانواده و خدمات مربوط به سلامت باروری و همچنین  
کاهش مصرف مردم در کشورهای ثروتمند بستگی دارد. ما باید به توسعه و  
پذیرش فناوری‌های کارا تر برای تولید صنعتی در تمام کشورهای جهان  
مبادرت ورزیم. دولت‌های ما با مشارکت بخش خصوصی باید به طراحی و  
پذیرش الگوهای اقتصادی پایدار بپردازند و از برنامه‌های داوطلبانه‌ی تنظیم  
خانواده پشتیبانی کنند. امروزه چالش مهمی که در پیش رو داریم پاسخگویی  
به نیازهای تمام جمعیت بدون به خطر انداختن رفاه نسل‌های آینده است.

۱. در زمان نوشتن این مقاله تولید روزانه نفت در جهان ۶۰ میلیون بشکه در روز بوده  
است.

۸. مکراسی سبز<sup>۱</sup>

ریموند ویلیامز، زمانی، دلواپسی‌های مربوط به محیط زیست را «ذره‌ی ناچیزی در برابر غول دل‌بستگی‌ها به سوسیالیزم» تشریح کرد. البته، در آن زمان سوسیالیزم جایگاه برتری داشت و به هر نظریه‌ی دیگری با تردید و بی‌اعتنایی برخورد می‌شد. اما اشاره‌ی گویای ویلیامز، رابطه‌ی پریچ و خم میان ایدئولوژی‌های چپ و سبز را به اثبات رساند.

دفاع از محیط زیست هیچ‌گاه به‌درستی در سنت سوسیالیزم و سوسیال دمکراسی گنجانده نشده است و پژوهشگران در این بازه به‌روشنی هم‌رأی‌اند. چپ‌ها نارسایی‌های اجتماعی، مانند استثمار، بیکاری و نابرابری را ناشی از بازار سرمایه‌داری می‌دانند. اما سبزها، پی‌آمدهای زیست‌محیطی این نظام را، از قبیل آلودگی، اتمام منابع و نابودی گونه‌ها، برجسته می‌سازند. هر دو گروه مایلند این مشکلات را از راه‌های گوناگون نظارتی یا دولتی کردن تولید، از طریق دخالت‌های دمکراتیک، مهار کنند. اما نقاط اشتراک اساسی بالا نتوانسته است شکاف میان این دو دیدگاه را پر کند.

این اختلاف به‌روشنی در پیکار برای رشد اقتصادی نمایان شده است. به باور سوسیال دموکرات‌ها و سوسیالیست‌های پس از جنگ، رشد اقتصادی وسیله‌ی محرکه‌ای است که نه تنها رفاه را توسعه می‌دهد، بلکه برابری بیشتر در جامعه را موجب می‌شود. در برابر، سبزها باور دارند که این رشد، بی‌شک، با محدودیت توانایی‌های طبیعت روبه‌رو می‌شود. این رویارویی، مواضع اجتماعی‌اش را نیز به دنبال داشته است. از نظر بسیاری از چپ‌ها،

۱. این مقاله از کتاب زیر انتخاب شده است:

Michael Jacobs, "Environmental Democracy", in *The new Social Democracy*, Andrew Gamble and Tony Wright, ed., (Oxford, UK; Malden, MA: Blackwell publishers, 1999).

تحقق خواست‌های جنبش سبز به این مفهوم است که طبقات متوسط با جمع‌آوری نردبان پشت سرشان تهیدستان را از دسترسی به سطوح بالاتر مصرف محروم سازند و از راه بستن مالیات بر برخی اقلام و خدمات یا جریمه کردن، قیمت‌ها را افزایش دهند و شغل‌های بسیاری را نابود کنند. اما، اختلاف‌نظرهای عمیق‌تر میان این دو گروه، دارای جنبه‌های فرهنگی است. به باور چپ‌ها، جامعه‌ی صنعتی خودبه‌خود زیر سؤال قرار ندارد. باورهای سوسیالیستی و سوسیال دمکراتیک، در درازای سده بیستم، تحت تأثیر پندارهای مدرنیستی بوده‌اند. از نظر آنها، فناوری‌های پیشرفته آزادی انسان از محدودیت‌های طبیعی را به ارمغان می‌آورد و جامعه‌ی مصرفی، سرانجام، اکثریت جمعیت را در ثروت‌های جامعه شریک می‌سازد.

در برابر، سبزها تا همین اواخر در شکل، مدرنیسم ستیز بوده‌اند. ایراد آنها نه تنها به تأثیرات ویرانگر فعالیت‌های ویژه‌ای از صنایع محدود نمی‌شود، بلکه کاربرد فناوری مدرن را، چه در مورد طبیعت و چه در امور انسان‌ها، ذاتاً استثماری به شمار می‌آورند. به باور آنان، طبیعت تاب و توان پاسخ‌گویی به خواست‌های جامعه‌ی مصرفی را ندارد و موازین اخلاقی ماده‌گرایانه‌ی این جامعه نیز که سیراب‌ناپذیر است، در پاسخ‌گویی به نیازهای واقعی انسان‌ها ناتوان مانده است.

اگر سوسیالیست‌ها از جنبش زیست‌محیطی، که دارای پایه‌های بورژوازی است، گریزان بوده‌اند، سبزها نیز به‌نوبه‌ی خود نسبت به گرایش‌های کارگری چپ‌ها با دیده‌ی تحقیر نگریده‌اند. به باور آنها، سوسیال دمکراسی بعد از جنگ جهانی دوم مشارکت طبقه‌ی کارگر در سرمایه‌داری و نه ضدیت آن با گرایش‌های راست را، نمایندگی کرده است. سیاستمداران سبز مرام تازه‌ای را برگزیدند که به گفته‌ی دی گورنر<sup>۱</sup> نه به چپ و نه به راست بلکه به پیش متمایل است. البته بیزاری دوجانبه‌ی این دو گروه نسبت به هم سبب نشد که احزاب سوسیالیست و سوسیال دمکرات، از سال‌های

۱۹۶۰ به بعد، از پذیرش و تصویب سیاست‌های زیست‌محیطی بپرهیزند. فشارهای ناشی از نارسایی‌های زیست‌محیطی، به‌ویژه آلودگی آب و هوا، تن دادن به چنین تصمیماتی را اجباری ساخت. اما پذیرش این مواضع تا اوایل سال‌های ۱۹۹۰ با برخی سازش‌های مرامی همراه بود. سوسیال دمکرات‌ها اصرار می‌ورزیدند که سیاست‌های زیست‌محیطی‌شان تنها ادامه‌ی اصلاحات سنتی چپ در زمینه‌ی بهداشت و درمان عمومی است؛ و در نتیجه، در آن، انگیزش «زیست‌محیطی» بیشتری را نمی‌دیدند. سبزه‌ها این موضوع را تأیید می‌کردند. هر دو گروه در پر کردن شکاف مرامی میان‌شان نیازی احساس نمی‌کردند.

اما در دهه پانزده سال گذشته همه چیز شروع به دگرگونی کرده است و واحدهای پیشرفته‌ای از دو طرف تلاش‌هایی را برای پر کردن این شکاف آغاز کرده‌اند. استیلای نئولیبرال‌ها در سال‌های ۱۹۸۰، سوسیال دمکرات‌ها را به بازاندیشی واداشت و به موازات آن، سبزه‌ها را به ارزیابی مجدد در جنبش سنتی محیط زیست تشویق کرد. فرایندهای بالا از راه متفاوتی گذشتند و تقریباً جدای از یکدیگر روی دادند. گرچه هنوز راه درازی در پیش است، اما، جهت آنها به طرز شگفت‌انگیزی همسویی دارد. در این مقاله مایلم نیروهایی که گروه‌ها و جنبش‌های چپ و سبز را به سوی یکدیگر کشانده‌اند بررسی کنم و، در نهایت، امکان هم‌گرایی آنان را حدس زدم. استدلال من در اینجا به‌طور ساده این نیست که بین این دو گروه مبادله‌ی ارزش‌ها به‌طور دلبخواه صورت گرفته است، بلکه بر آنم که نیروهای اقتصادی و فرهنگی مشترکی آنها را به این سو رانده‌اند و بیشتر این دگرگونی‌ها برای هر دو نیرو تازگی دارد.

### جدل تازه اقتصادی

در سال‌های ۱۹۸۰-۹۰، دو رویداد سبب شد تا سوسیال دمکرات‌ها و سبزه‌ها به هم نزدیک‌تر شوند. رخداد اول مربوط به بحران‌های گریزناپذیر

زیست‌محیطی است. بیست سال پیش، ادعاهای جنبش سبز در محافل سیاسی روز مخاطبی جدی نمی‌یافت. بیشتر مردم، در محافل چپ و راست، مشکلات مطرح شده از سوی طرفداران محیط زیست را ناچیز و پیش‌بینی‌های آنان را مبالغه‌آمیز ارزیابی می‌کردند، در صورتی که امروزه چنین مواضعی غیرقابل دفاع تلقی می‌شوند. گرم شدن کره‌ی زمین، آشفته‌گی ترافیک، آلودگی هوای شهرها، نابودی جنگل‌ها و نابودی ماهی‌ها در دریاها عموم سیاستمداران را به پذیرش تعهداتی در برابر محیط زیست واداشته است. از این لحاظ، جدل سیاسی با قاطعیت تمام رنگ و روی سبز به خود گرفته است.

اما این رویداد با رخداد دیگری مواجه شد. در میانه‌ی سال‌های ۱۹۸۰، جنبش سبز با نوگروری شگرفی روبه‌رو گردید. پذیرش گفتمان «توسعه‌ی پایدار»<sup>۱</sup> که در سال ۱۹۸۷ در اثر گزارش بروتلند مورد توجه همگان قرار گرفت، به مخالفت سازش‌ناپذیر جنبش سبز با رشد اقتصادی پایان داد. توسعه‌ی پایدار به‌جای توجه به کمیت رشد بر کیفیت، تأثیرات زیست‌محیطی و سهم آن در بالا بردن کیفیت زندگی تأکید دارد. این امر بخشی از جنبش سبز را قادر ساخت تا این امکان را بپذیرد که روی هم‌رفته می‌توان رشد اقتصادی را با سیاست‌های زیست‌محیطی سازگار کرد. پیش از آن، سبزه‌ها مخالفت با این ادعا را که می‌توان با به‌کار بردن فناوری‌های تازه تولید صنعتی را بیشتر به‌سوی توسعه‌ی پایدار سوق داد، وفای به عهد می‌دانستند؛ در حالی که اکنون بر این باورند که نوآوری در زمینه‌ی فناوری برای پیشرفت جامعه حیاتی است.

اینان راه حل اصلی را در مفهوم بهره‌وری زیست‌محیطی یا «بازده سبز»<sup>۲</sup> می‌دانند. در حال حاضر، الگوهای تولید و مصرف از بازده کاملاً پایینی

۱. sustainable development، است که به بشر اجازه می‌دهد به نیازهای فوری‌اش پاسخ دهد بدون آنکه توانایی نسل‌های آینده را در برآوردن نیازهایشان خدشه‌دار سازد.

2. ecoefficiency

برخوردارند زیرا در مصرف انرژی و مواد اسراف می شود و ضایعات و آلودگی زیادی تولید می گردد. در صورتی که با تدابیر جدید بهره‌وری (مانند به اصطلاح فناوری «پاک»)، به کار بردن انرژی‌های تجدیدپذیر به جای سوخت فسیلی و دگرگون ساختن محصولات (از کالاهای مواد بر به کارگر بر یا خدمات اطلاعاتی) می توان تولید را با مصرف کمتر مواد و انرژی افزایش داد. از این راه شاید بتوان هزینه‌ها را نیز کاهش داد و این فرایند را سودزا کرد.

پذیرش این بگومگو از سوی عناصری از محافل اقتصادی، حداقل در گفتار، در برحق شمردن آنها تأثیر زیادی داشته است. بدون تردید، جذابیت مفهوم توسعه‌ی پایدار دشمنان پیشین (شرکت‌های بزرگ و گروه‌های اعمال نفوذکن زیست محیطی) را بر سر «گفتمان ائتلاف» گرد هم آورد. این نزدیکی از آنجا ممکن شد که طرفداران محیط زیست از مواضع ضد سرمایه‌ی بزرگ و ضد رشد اقتصادی دست کشیدند و، در نتیجه، محافل سرمایه‌داری را قادر ساخت که برنامه‌های میانه‌روانه‌ی زیست محیطی را به رسمیت شناسند. البته باید متذکر شد که این به مفهوم یکپارچگی در مواضع نیست. سبزه‌ها خواستار شتاب بسیار بیشتری در اجرای اصلاحات و نظارت گسترده‌تری بر امور مربوط به محیط زیست‌اند. در ضمن، جنبش سبز نیز بر سر مواضع جدید یکپارچه نیست، اما بی تردید گفتمان توسعه‌ی پایدار توانسته است طرفداران محیط زیست را از انزوای سیاسی بیرون آورد.

واقعیت‌های تازه‌ی زیست محیطی و سازش نیم‌بندی که میان منافع اقتصادی و گرایش‌های زیست محیطی صورت گرفت، خط مشی اساسی‌ای را برای همگرایی اندیشه‌های سوسیال دمکرات و سبز فراهم ساخت. اما دگرگونی‌های جالب‌تری هنوز در پیش بود.

یکی از ویژگی‌های نمایان برنامه‌ی بازده سبز شباهت آن با گفتگوهای سوسیال دمکرات‌ها بر سر آینده‌ی تولید صنعتی در اروپا است که در

سال‌های اخیر به خود مشغول‌شان کرده است. این به‌ویژه در مورد انگلیس صادق است که به اصطلاح «شکاف با بهره‌وری» میان این کشور و کشورهای صنعتی پیشتاز (آلمان، فرانسه و آمریکا) به‌طور گسترده‌ای در دست بررسی است. هدف اصلی در این گفتگوها بهبود بهره‌وری از راه‌های افزایش سرمایه‌گذاری است؛ و این درست برهانی است که طرفداران بازده سبز نیز به کار می‌برند. برای صرفه‌جویی در مصرف منابع، باید بهره‌وری را بالا برد. برای رسیدن به این هدف معمولاً باید سرمایه‌گذاری در فناوری تازه و نظام‌های نوین تولید را افزایش داد.

به‌راستی شواهد نشان می‌دهند که فناوری‌هایی که سبب بهبود وضعیت محیط زیست می‌شوند، معمولاً، از کارایی بیشتری نیز برخوردارند. اما عامل مهمی که چپ‌ها و سبزه‌ها را گرد هم آورده است اتحاد نظر آنها بر سر پاره‌ای از اصول است. برای مثال، هردو بر این باورند که دخالت دولت در سه زمینه‌ی زیرین اهمیت ویژه‌ای دارد. یکم، سیاست‌های مالیاتی. سبزه‌ها سال‌ها از برقراری مالیات‌های زیست محیطی جانبداری کرده‌اند. به باور آنان، انگیزه‌های مالی می‌تواند به‌عنوان کاراترین و مؤثرترین راه برای تشویق افراد و شرکت‌ها در اجرای مقررات و موازین زیست محیطی به کار رود. در این مورد می‌توان به مالیات بر مصرف انرژی، جریمه‌های مربوط به آلودگی، و تعرفه‌های رفت آمد در جاده‌ها و بزرگراه‌ها اشاره کرد که انتظار می‌رود سبب کاهش خسارت‌های زیست محیطی گردد و، در عین حال، به افزایش درآمد یاری رساند. هم‌اکنون مالیات‌های زیست محیطی در کشورهای عضو اتحادیه اروپا رواج دارد. هم‌اکنون در انگلیس مالیات بر تولید زیاله و مصرف مواد نفتی به‌صورت تصاعدی و نیز مالیات انرژی<sup>۱</sup> بر شرکت‌ها در دست اجرا است. علاوه بر این، مقامات محلی می‌توانند بر

۱. مالیاتی است که در سال ۱۹۹۹ دولت انگلستان بر مصرف انرژی (سوخت‌های فسیلی و برق) صنایع و شرکت‌ها بست؛ با این هدف که با کاهش مصرف سوخت از راه بهبود فناوری، تولید گازهای گلخانه‌ای کاهش یابد.

رفت و آمد اتومبیل‌ها مالیات ببندند. امروزه سوسیال دمکرات‌ها با تمایل دوگانه‌ی رأی‌دهندگان روبه‌رویند. آنان از یک‌سو خواستار دریافت خدمات بهترند و از سوی دیگر از افزایش مالیات‌های مستقیم ناخرسندند. در این میان مالیات‌های زیست‌محیطی جذابیت بیشتری دارد. به‌راستی از آنجا که مالیات‌های مزبور متجاوزان به محیط زیست را تنبیه می‌کند، برای رأی‌دهندگان قابل توجیه‌تر از مالیات‌های سنتی است. اگر درآمدهای مالیاتی از منابع زیست‌محیطی سبب کاهش مالیات در بخش‌های دیگر، به‌طور مثال مالیات بر دستمزد، گردد، این رویداد می‌تواند حتی به افزایش اشتغال یاری رساند. شگفت‌آور نیست که برنامه‌های جنبش سبز و سوسیال دمکرات در این زمینه هم‌گرایی نشان می‌دهند.

دومین پهنه: سیاست‌های صنعتی. شواهد عملی در نوآوری‌های زیست-محیطی در صنعت، حکایت از این دارند که بر سر راه مطرح شدن فناوری تازه و نظام‌های تولیدی «پاک» موانع زیادی وجود دارد. از آن جمله می‌توان به نداشتن اطلاعات، کمبود توانایی‌هایی مدیریتی، در دسترس نبودن سرمایه‌ی مالی و وجود فرهنگ فرار از ریسک نام برد، که دست به دست مشکلات ناشی از عدم تمایل به به‌کار بردن برخی از فناوری‌ها داده است. شرکت‌ها در دام فناوری‌های موجود گرفتار شده‌اند زیرا با آن‌ها آشنا هستند و با فرایند نظام تولید حاضر خو گرفته‌اند. صلاحیت فناوری تازه باید پیش از به‌کار بردن ثابت شود؛ اما بدون به‌کار بردن نیز نمی‌توان از کم‌وکیف آن آگاه شد.

در پهنه سوم، یعنی سیاست‌گذاری دولت، به‌نام مدیریت بین‌المللی زیست‌محیطی، نیز همان معیارها صادق است. سبزه‌ها مدت‌هاست که با ساختار نظام اقتصاد بین‌الملل دلمشغولند. به باور آنان، آزادسازی تجارت و مبادلات مالی عامل مستقیم ویرانی محیط زیست به شمار می‌آید. کشورهای در حال رشد مجبورند برای صادرات کالاها و خدمات خود، بر اساس

شرایطی که هرروز سخت‌تر می‌شود، رقابت کنند. در این میان پشتیبانی از محیط زیست و خدمات اجتماعی از سوی قوانین تجارت آزاد و در اثر نیاز اجباری به جذب سرمایه‌های خارجی، نادیده گرفته می‌شوند. در این مورد، سال‌ها، انتقاداتشان تأثیر ناچیزی بر روند کلی سیاست، از جمله سیاست‌های احزاب چپ میانه، داشته است.

اما، این شرایط در حال دگرگونی است. در اثر بحران‌های مالی سال‌های ۱۹۹۰، احتکار ارز و نارسایی‌های بانکی، که مشکلات بزرگی را برای اقتصادهای رو به رشد آسیایی و جاهای دیگر به دنبال داشت، توجه را به معماری اقتصاد نوین جهانی جلب کرد. هفت کشور بزرگ صنعتی، به‌رهبری دولت انگلیس از حزب کارگر، اصلاحاتی را که ابتدا بر ثبات مالی تمرکز داشت، آغاز کردند. اما مذاکرات آینده بر سر قوانین تجاری تحت نظارت تشکیلات تجارت جهانی و توجه به رفتار صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی با کشورهای در حال رشد که پس از بحران مالی روی داد، پرسش‌های زیادتری را درباره‌ی حمایت‌های اجتماعی و زیست‌محیطی برخواهدانگیخت. در این رابطه، دو دسته منافع به هم پیوند خورده‌اند. هر دو گروه سوسیال دمکرات و سبز تلاش خواهند کرد که قوانین تجاری و سیاست‌های حمایتی به کاهش استانداردهای کار و محیط زیست نینجامد و کشورهای در حال رشد را برای بازپرداخت قروض وام‌های خارجی شان به حذف برنامه‌های اجتماعی و بریدن جنگل‌ها مجبور نسازد. واگذاری امتیاز تولید بذر از سوی شرکت‌های زیست‌شناسی به کشورهای در حال رشد و استثمار کودکان در واحدهای تولیدی شرکت‌های چندملیتی، بررسی راه‌های نظارت بر فعالیت چندملیتی‌ها را در سطح جهان برای هر دو گروه مطرح ساخته است. پس از این می‌توانیم انتظار داشته باشیم که حفاظت از محیط زیست به هدف اصلی رویکرد تازه تبدیل شود.

## مصرف و زندگی با کیفیت بهتر

همگرایی برنامه‌های دو گروه سیاسی سوسیال دمکرات و سبز بسیار جالب توجه است اما نباید در آن مبالغه کرد. با وجودی که عناصر مصلحت‌گرای جنبش سبز موضع ضد رشد خود را به‌طور چشمگیری تعدیل کرده‌اند، با این حال اصولاً با برنامه‌های نامحدود رشد در جامعه‌ی صنعتی مخالفند. به باور آنها، ضریب بالای رشد درآمد مصرف‌کننده هنوز با توسعه‌ی پایدار کاملاً در تناقض است. بنابراین، راضی‌اند تا بر امکانات موجود سرمایه‌داران در فراهم ساختن بازده سبز تأکید ورزند اما انتظار ندارند که فناوری پیشرفته تأثیرات ویرانگر زیست‌محیطی رشد را برای همیشه مهار کند. آنها امیدوارند که فرصت بیشتری بیابند، شاید حدود دو دهه، تا پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای در زمینه‌ی فناوری در کشورهای صنعتی به دست آید و کشورهای در حال رشد نیز موفق شوند به سطوح درآمد کشورهای توسعه یافته نایل شوند و تأثیرات ویرانگر زیست‌محیطی فعالیت‌های اقتصادی را مهار کنند. در این مدت وظیفه‌ی آنها پرداختن به دلایل عمیق‌تر اجتماعی و فرهنگی رشد خواهد بود.

البته ادعای بزرگتر سبزها این است که جامعه‌ی مصرفی برای ما زیان‌آور است. ماده‌گرایی رقابتی که ویژگی زندگی مدرن است انسان را خوشحال‌تر نمی‌سازد. زندگی یکنواخت و کسل‌کننده‌ای که بر پایه‌ی «کار و مصرف» بنا گذارده شده است و انسان‌ها را ناچار می‌سازد ساعت‌های طولانی کار کنند تا بتوانند از روی چشم و هم‌چشمی به نیازهای کاذب خود پاسخ گویند، حاصلی جز افسردگی، بیماری و از هم پاشیدگی خانواده‌ها در بر ندارد. این الگو به بی‌اصالتی فرهنگی منجر می‌شود؛ زیرا مصرف و فعالیت‌های پرهزینه جایگزین روابط انسانی و خوشی‌های رضایت‌بخش ساده می‌گردد. افزون بر این، سبب افزایش نابرابری است، زیرا تهیدستان را نادیده می‌گیرد، نارضایتی را تشدید می‌کند، جامعه را به ناآرامی می‌کشانند و، سرانجام، افزایش جنایات را در پی دارد. آمارهای مربوط به افزایش تولید ناخالص

ملی گمراه‌کننده‌اند، زیرا هزینه‌ی رشد را به‌روشنی به مردم نشان نمی‌دهند. به باور سبزها، درآمدهای بالاتر لزوماً به خوشبختی نمی‌انجامند. ارزیابی بالا مورد تأیید سوسیال دمکرات‌ها نبوده است. بیشتر چپ‌ها به‌طور نسبی حرمت جامعه‌ی مصرفی را بدون خرده‌گیری حفظ کرده‌اند و رشد درآمد را، به‌عنوان پیش‌آمدی مثبت، ستوده‌اند. همان‌طور که پیش از این دیدیم، آنان کوشیده‌اند باورهای جنبش سبز در زمینه‌ی رشد و درآمد را اساساً به طبقه‌ی متوسط نسبت دهند که تلاش دارد تهیدستان را از دلخوشی‌های ناشی از درآمد بالا محروم سازد. اما حتی در اینجا نیز هم‌گرایی در چشم‌انداز دیده می‌شود که پیش از هر چیز از دگرگونی جالبی سرچشمه می‌گیرد که در موضع جنبش چپ قابل ردیابی است. به باور این جنبش، رشد تولید ناخالص ملی هنوز هدف مرکزی انکارناپذیری است؛ اما امروزه کمتر می‌توان شاهد پیش‌بینی‌های ماجراجویانه یا رجزخوانی‌هایی شد که پیش از این دولت‌های سوسیال دمکرات درباره‌ی رشد عنوان می‌کردند. امروزه بلندپروازی به این مفهوم است که نرخ رشد در حد نرخ‌های رایج نگه‌داشته شود (در مورد انگلیس بین ۲ تا ۲/۵ درصد). علت این است که پایین نگه‌داشتن نرخ تورم از اهمیت ویژه برخوردار است. علاوه بر این، در اقتصاد کنونی جهان دست‌یابی به نرخ رشد بالاتر کار ساده‌ای نیست. دولت حزب کارگر در انگلیس تصمیم دارد که درآمد مردم را افزایش دهد، اما برای این کار رویکرد تازه‌ای را برگزیده است. تونی بلر همراهی‌اش را با «آرزوهای» خانواده‌های کارگری اعلام داشته است؛ اما این همراهی در ارائه‌ی آموزش و فراهم کردن فرصت‌های شغلی برای کارگران، حداقل به همان اندازه‌ای که بر افزایش قدرت مصرف این طبقه تأکید می‌شود، تجلی می‌یابد. این دولت خواست‌ها و آرزوهای دستمزد بگیران را به رسمیت می‌شناسد؛ اما عرصه‌ی تحقق آن را نه در افزایش قدرت خرید، بلکه، در داشتن کار و دریافت بهترین آموزش برای فرزندان‌شان می‌داند. گفتمان چپ در سال‌های اخیر به طرز هوشمندانه‌ای دگرگون شده است.

این دگرگونی در جنبش سبز نیز قابل مشاهده است. سبزه‌های افراطی هنوز شعار کاهش مصرف شخصی را مطرح می‌کنند و در پی آنند که مردم را به پذیرش داوطلبانه‌ی الگوهای زندگی‌ای ترغیب کنند که تأثیرات ویران‌ساز کمتری بر محیط زیست دارند. اما، گرایش‌های مصلحت‌گرا در این جنبش این بحث را به حوزه‌های اجتماعی کشانده‌اند. آنها بر این باورند که خوب زیستن به مفهوم مصرف بیشتر نیست و کیفیت زندگی انسان‌ها تابع کالاهای اجتماعی که مصرف می‌کنند نیز هست. هوای تمیز، خیابان‌های خلوت، فضاهای سبز، ساحل‌ها و زمین‌های کشاورزی غیرآلوده و آینده‌ای مطمئن برای فرزندانمان از جمله کالاهایی هستند که کیفیت زندگی را افزایش می‌دهند اما به‌طور فردی قابل خرید نیستند. این خدمات و کالاها انسان‌ها را، از نظر درآمد، ثروتمندتر نمی‌سازند اما کیفیت زندگی<sup>۱</sup> را افزایش می‌دهند.

امروزه گفتمان کیفیت زندگی به عنصر اصلی گفتمان توسعه‌ی پایدار تبدیل شده است. این گفتمان تلاش دارد انتقاد دیرین جنبش سبز درباره‌ی مصرف را به‌گونه‌ای سیاسی‌تر و پذیرفتنی‌تر بازتعریف کند. اما نکته‌ی جالب اینجاست که در این تلاش، خود را در سرزمین سوسیال دمکرات‌ها می‌یابد. نظریه‌ی کالای اجتماعی و سهم آن در شکل‌گیری کیفیت زندگی، در زمینه‌های بسیار گسترده‌تری از محیط زیست به کار می‌رود. کلیه‌ی خدمات همگانی (که به‌طور مجانی در دسترس همگان قرار می‌گیرند) گونه‌ای از خدمات اجتماعی‌اند. بهداشت و درمان همگانی، آموزش همگانی، خدمات اجتماعی، خدمات پلیس و دولت‌های محلی مانند پاکیزگی شهر، جمع‌آوری زباله‌ی شهری... به بهزیستی مردم یاری می‌رسانند اما، به‌طور دسته‌جمعی، نه فردی، خریداری می‌شوند. «کیفیت زندگی» از نظر سوسیال دمکرات‌ها که مدافع خدمات اجتماعی‌اند و تلاش دارند آن را گسترش دهند، اصطلاح سودمندی است، زیرا آنان را در گفتار مربوط به میزان مالیات‌ها یاری

می‌کند. روشن است که بهبود خدمات اجتماعی نیاز به افزایش مالیات‌ها دارد و گفتمان «کیفیت زندگی» راه تازه‌ای را برای پیشبرد سیاست‌هایشان می‌گشاید. مالیات‌های بالاتر، آن‌طور که گروه‌ها و احزاب دست راستی تبلیغ می‌کنند، موجب بدبختی نیست بلکه زندگی بهتری را برای همگان فراهم می‌سازد. امروزه نیروهای چپ نیاز به گفتن این نکته دارند که سهم خدمات اجتماعی مرتب و منظم در ارتقای سطح زندگی همگان به‌مراتب بیشتر از سهم مصارف فردی است. خرید کالاهای مشترک، اجتماعی از راه پرداخت مالیات کارتر و مطمئن‌تر است. بنابراین، مالیات کالای مفیدی است و نه، آن‌طور که عده‌ای تبلیغ می‌کنند، شرعی الزامی.

به‌راستی ارتباط گفتمان زیست‌محیطی با سوسیال دمکراسی از این هم فراتر می‌رود. مفهوم کالاهای اجتماعی شاید به چپ‌گراها یاری کند تا نه تنها به دفاع از خدمات اجتماعی برخیزند، بلکه از اندیشه‌ی گسترده‌تری از جامعه‌ی دلپذیر نیز دفاع کنند. بسیاری از کالاهای اجتماعی به‌صورت فردی استفاده می‌شوند و به‌طور مستقیم در بهزیستی شخصی دخیل‌اند. اما بسیاری این چنین نیستند. سهم آنها بیشتر جنبه‌ی دسته‌جمعی یا اجتماعی دارد. این در مورد بسیاری از کالاهای زیست‌محیطی صادق است. تنها عده‌ی کمی از گیاه‌شناسان را می‌توان یافت که حفاظت از برخی گونه‌های گیاهی کم‌یاب را به‌سود افراد جامعه بدانند. تعداد افرادی که زندگی فردی-شان با کاهش آلودگی دریاها بهبود می‌یابد ناچیز است. با این حال، از این نمی‌توان نتیجه گرفت که مردم این جنبه‌های محیط زیست را بی‌اهمیت ارزیابی می‌کنند و خواستار حفاظت از آنها نیستند. اقتصاددانان سبز این کالاها را ارزش ماندگاری<sup>۱</sup> می‌نامند زیرا مردم خواستار ماندن آنها هستند، هرچند به‌طور فردی هیچ‌گونه بهره‌ای از بودن آنها نصیبشان نمی‌شود. جنگل‌های استوایی و نهنگ‌ها نیز دارای ارزش ماندگاری هستند و بسیاری از مردم انگیزش برای حفاظت از آنها کمک مالی می‌کنند بدون آنکه به‌طور

مستقیم آنها را مورد استفاده قرار دهند. کالاهایی که ارزش ماندگاری دارند به غنی تر شدن و بهتر شدن جامعه، که دنیای بهتری را برای زندگی کردن همه‌ی افراد فراهم می‌سازد، یاری می‌رسانند.

از نظر سوسیال دمکرات‌ها، اندیشه‌ی کالاهای اجتماعی که دارای ارزش‌های جمعی و نه فردی‌اند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این اندیشه بر این نکته انگشت می‌گذارد که در جامعه‌ی مورد نظر آنان رفاه و آسایش، به‌طور ساده، از جمع جبری رفاه افراد به دست نمی‌آید. در برابر، این جامعه پشتیبانی از بسیاری از کالاهای اجتماعی را در دستور کار قرار می‌دهد که حاصل آن، جامعه‌ای خوشبخت‌تر و نه لزوماً افرادی ثروتمندتر است. برای مثال، پخش برنامه‌های با کیفیت، کالایی اجتماعی است و تنها دستگاه‌های سخن‌پراکنی‌ای که در بسیاری از کشورهای غربی از سوی دولت تأمین هزینه می‌شوند برنامه‌های مبتنی بر فرهنگ خلاق و در بر گیرنده‌ی همه‌ی سلیقه‌ها را ارائه می‌دهند. جالب اینجا است که اکثر مردم این کشورها اگرچه جزو مخاطبان این دستگاه‌ها نیستند اما از برنامه‌های آنها پشتیبانی می‌کنند. پژوهش‌های دانشگاهی، کتابخانه‌های همگانی، موزه‌ها، نگارخانه‌ها و هنرهایی که یارانه می‌گیرند، به‌طور مشابه در افزایش ثروت همگانی جامعه نقش دارند و نه صرفاً در رفاه کسانی که از آنها استفاده می‌کنند. هرکسی به‌نوبه‌ی خود از زندگی در جامعه‌ای که از نظر فرهنگی و طبیعی غنی‌تر است بهره‌مند می‌شود.

این مبحث حتی در ابعادی گسترده‌تر شامل کالاهای معنوی، که سوسیال دمکرات‌ها در تلاشند از آنها دفاع کنند، نیز می‌شود. برای اکثریت مردم، کاهش فقر، ریشه‌کنی بی‌خانمانی، مبارزه با تبعیض قومی و نژادی و رفتار شایسته با پناهندگان را نمی‌توان رفاه فردی نامید. اینها جنبه‌هایی از جامعه‌ی پیشرفته‌ترند و پرداختن به آنها هم برای سوسیال دمکرات‌ها و هم برای سبزه‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اما این‌گونه مواضع، به‌راستی، بازگوکننده‌ی پاره‌ای از تنگنای‌های امروزی سوسیال دمکراسی است.

روزگاری شعار عدالت اجتماعی شامل اکثریت جامعه می‌شد، زیرا بیشتر رأی‌دهندگان را تهیدستان تشکیل می‌دادند و سوسیال دمکرات‌ها مجبور بودند منافع مستقیم یعنی رفاه شخصی آنها را در نظر گیرند. اما امروزه که سوسیال دمکرات‌ها قربانی برنامه‌ی موفقیت‌آمیز دولت رفاه‌گستر خود شده‌اند، چپ‌ها در شعار برابری، با مخاطبان محدودتری روبه‌رو هستند زیرا اکثریت جامعه را تهیدستان تشکیل نمی‌دهند. بنابراین، به شعارهای تازه‌ای نیاز است. اندیشه‌ی کیفیت زندگی شاید بتواند آنها را در جلب توجه رأی‌دهندگان نسبتاً مرفه یاری کند. بی‌تردید، در این پیکار سبزه‌ها را در کنار خویش خواهند یافت.

در این میان موضع سبزه‌ها مبنی بر دفاع از تهیدستان نیز در تحولات اخیر بی‌تأثیر نیست. همان‌گونه که چپ برای دست‌یابی به پشتیبانی گسترده‌تر اجتماعی دست به سوی طبقه‌ی متوسط دراز کرده است، سبزه‌ها نیز با به‌رسمیت شناختن رابطه بین فقر و مسائل زیست‌محیطی در جهان صنعتی، گام مهمی به سوی هم‌گرایی بیشتر با چپ‌ها برداشته‌اند. تقریباً تمام مشکلات زیست‌محیطی بر تهیدستان بیشتر از ثروتمندان اثر می‌گذارد. این را می‌توان از محل استقرار کارخانه‌ها تا جاهایی که زندگی در اثر ترافیک سنگین فلج می‌شود، مشاهده نمود.

سبزه‌ها پذیرفته‌اند که هرچند مشکلات زیست‌محیطی گریبانگیر همه‌ی افراد جامعه می‌شود اما، ثروتمندان معمولاً راه‌های گریز را به‌گونه‌ای که تهیدستان توان انجامش را ندارند، می‌یابند (به‌طور مثال، تهیه‌ی مسکن در مکان‌هایی که آلودگی کمتر است). بسیاری از معضلات اجتماعی با مشکلات ناشی از محیط زیست گره خورده‌اند: خانه‌های مرطوب و سرد محصول ناکارایی در مصرف انرژی است؛ گسترش وسایل نقلیه‌ی همگانی و جلوگیری از رفت و آمد اتومبیل‌های شخصی به سود تهیدستان است. از آنجا که طبقه‌ی متوسط در ترکیب جمعیت سهم بالایی دارد، جنبش سبز رفته‌رفته به اثرات شعارها و تعهداتش می‌اندیشد و به برقراری ارتباط دست می‌زند.

این جریان می‌تواند به صف‌بندی‌های تازه‌ی سیاسی کمک کند.

### دمکراسی و اداره‌ی امور<sup>۱</sup>

گزینه‌ی<sup>۲</sup>‌های زیست‌محیطی گزینه‌های سیاسی‌اند. دولت‌ها چه در سیاست‌های اقتصادی و چه در تأمین هزینه‌های عمومی به‌منظور تأمین کالاهای اجتماعی، باید به پذیرش تصمیمات سخت‌تر بپردازند. این گزینه‌ها ممکن است به درگیری‌های واقعی میان‌گرایش‌های مختلف دامن‌زنند، که کنترل آن کار ساده‌ای نیست. از این روی، جنبش سبز پرسش‌های مهمی را در زمینه‌ی فرایند نظارت مطرح کرده است.

حداقل در انگلیس دولت به‌طور سنتی اساساً با روش‌های فن‌سالارانه با محیط زیست برخورد کرده است.

کارشناسان مأمور تهیه‌ی استانداردهای لازم برای حفاظت از محیط زیست شده‌اند. اقتصاددانان امتیازات حاصل از هزینه‌های حفاظت از محیط زیست را برای رسیدن به یک سطح مطلوب، بررسی کرده‌اند. سیاستمداران با عطف به نظریه‌های کارشناسی، که معمولاً به گزینه‌ی راه‌هایی می‌انجامد که کمترین زیان را برای شرکت‌های بزرگ در بر دارند، و بدون توجه حداقل به افکار عمومی، تصمیم‌گیری کرده‌اند. اما این فرایند به‌طور روز افزونی شکننده‌تر شده است. در سال‌های اخیر بحران‌های پی‌درپی زیست‌محیطی افکار عمومی را علیه تصمیمات ساده‌ی دولت برانگیخته است. اعتراضات گسترده‌ی مردم علیه جاده‌سازی‌هایی که مسیرهای نامناسبی دارند، صادرات حیوانات زنده و دفن زایده‌های آلاینده‌ی نفتی و تشویش و نگرانی همگان از غذاهای ژنتیکی<sup>۳</sup>، نارسایی‌های زیادی را در فرایند تصمیم‌گیری دولت درباره‌ی محیط زیست نشان دادند. در موارد بالا ثابت شد که روش‌های فن‌سالارانه‌ی تصمیم‌گیری از فهم نگرش و درک افکار عمومی ناتوان بوده است؛ و همچنین خشم و نگرانی مردم را در مورد ارتباط جامعه

با دنیای طبیعت و خطرهای ناشی از کشاورزی صنعتی برانگیخت یا برملا ساخت.

این‌گونه مشاجرات رو به تشدیدند: به نظر می‌رسد که بی‌اعتمادی همگان نسبت به شرکت‌های بزرگ و دولت در برخورد به مشکلات زیست‌محیطی، خطرات تازه را بزرگ‌تر جلوه می‌دهد. گسترش شتابزده‌ی صنعت زیست‌فناوری<sup>۱</sup> و تغییرات تازه‌ی ژنتیکی، فرصت‌های اقتصادی و سودزایی فراوانی را برای شرکت‌های بزرگ فراهم می‌سازد. این فرایند را جامعه‌شناس آلمانی اولریخ بک<sup>۲</sup> «جامعه‌ی خطرپذیر» نامیده است. در این جامعه گسترش شتابزده‌ی تکنولوژیک که بیشتر زیر کنترل سرمایه‌ی خصوصی انجام می‌گیرد، خطرهای بزرگی را - که ابعاد آنها ناشناخته‌اند و برخی از آنها محاسبه‌ناپذیرند - در بر دارد. دولت‌ها باید مسئولیت پی‌آیندهای این تصمیم‌گیری‌ها را که معمولاً افکار عمومی در آن هیچ‌گونه نقش فعالی نداشته است، به عهده گیرند. اداره‌ی امور در این شرایط به هیچ وجه کار ساده‌ای نیست. اما همان‌گونه که نویسندگان مختلف سبز ابراز کرده‌اند، حداقل شرط لازم برای پرداختن به نگرانی‌های اخلاقی و خطراتی که همگان را تهدید می‌کند، قابل بحث بودن اقدامات دولت و شفافیت آنهاست. موضوعات مهم باید به بحث و بررسی همگان گذارده شود. چیزی که نگرانی و بی‌اعتمادی همگان را برمی‌انگیزد، همانا پنهان‌کاری دست‌اندر کاران است. مردم چنین احساس می‌کنند که تصمیمات کارشناسان و دولت بدون توجه به نظرات عمومی و شاید با اعمال نفوذ شرکت‌های بزرگ و دلالان سیاسی<sup>۳</sup> اتخاذ می‌شود. نویسندگان مزبور راه‌های تازه‌ای را برای مشورت و نظرخواهی از همگان پیشنهاد می‌کنند که می‌توان به تشکیل «هیئت داوران شهروندان»، «نشست‌های نظرخواهی از عموم» و انجام نظرسنجی اشاره کرد. آنها بر این باورند که برای پرهیز از فاجعه‌های ناشی از این‌گونه مدیریت امور، دولتمردان باید نسبت به زمینه‌های نگرانی‌های